

تحلیل منظومه‌ی غنایی شوق‌نامه بر اساس تنها نسخه موجود آن

واژگان کلیدی

* ادبیات غنایی

* نسخه خطی

* شوق‌نامه

* مرزا و صاحب

* احمدخان ابدالی

زینب السادات هاشمی * Zd_hashemi@yahoo.com

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد دهقان

چکیده

شوق‌نامه اثر شاعری صادق‌اهل پاکستان است که نسخه‌ی آن در بخش نسخ خطی دانشگاه پنجاب نگهداری می‌شود و تاکنون تصحیح و چاپ نشده و ناشناخته باقی مانده است. داستان، روایتی تغزلی از اشتیاق و علاقه بین دو معشوقه با نام‌های مرزاخان و صاحبان را به تصویر می‌کشد. شاعر با بیانی حکیمانه و موجز بسیاری از مباحث اخلاقی و حکمی را در خلال داستان می‌گنجد و پی‌درپی عشق و محبت را توصیف می‌کند. این پژوهش بر آن است تا برای نخستین بار به معرفی این منظومه داستانی بپردازد. روش تحقیق در این پژوهش به صورت اسنادی-تحلیلی است و سعی شده به صورت بازخوانی نسخه موجود مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

مقدمه

داستان‌های بسیاری در خارج از ایران به زبان پارسی به نظم درآمده اند که برای ما ناآشنا هستند. گاهی نسخه خطی آنها در حال نابودی است و هیچ تلاشی برای شناسایی و معرفی آن‌ها صورت نگرفته است. یکی از این منظومه‌ها شوق‌نامه اثر صادق، که به زبان پارسی و مربوط به حوزه شبه قاره است که فرهنگ و رنگ و بوی آن مناطق از جای جای این اثر پیداست، در این مقاله سعی شده این منظومه و ساختار آن معرفی گردد.

داستان‌های عاشقانه از زمان انسان‌های نخستین یا شاید بهتر بگوییم با آفرینش بشر و اولین عشق وجود داشته اند و به یک ملت قومی خاص محدود نبوده و در همه جوامع رواج داشته اند. در قرآن نیز نمونه‌هایی از آن اشاره شده که مشهورترین آن، داستان یوسف و زلیخا است. درباره منظومه‌های بزمی و غنایی آورده شده: «منظومه بزمی، موضوعش عشق است و زندگی، عشق‌های نامراد و همچنین عشق‌های کامیاب اما درآگنده به موانع و رقبت‌ها.» (زرین کوب، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹)

زرین کوب عقیده دارد که داستان‌های غنایی از حوادث گوناگون برگرفته شده است:

قصه‌های بزمی در شعر فارسی انواع گوناگون دارد و آفرینش شاعران در پدید آوردن این گونه قصه‌ها از منابع مختلف الهام یافته است و عناصر گونه‌گون را به هم آمیخته است. بعلاوه در بعضی موارد حوادث زنده و جریان‌های نیمه واقعی منشأ الهام شاعران شده چنانکه عشق مشهور محمود به ایاز که در آثار معاصران او نیز بدان اشارت است. (همان، ۱۳۹)

رستگارفاسایی داستان‌های غنایی را از جهت کمیت به ۳ بخش تقسیم کرده اند:

۱. داستان‌های بلند عاشقی و مهجوری و مشتاقی که برای دو دل‌داده پیش آمده است و غالباً حوادث با جزئی تفاوت تکرار می‌شوند ولی مجال هنرنمایی سخنور زیاد است، مانند داستان‌های ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا.

۲. داستان‌های متوسط و کوتاه تری که شاعران برای خوش داشتن وقت بر مشتاقان پرداخته اند، مانند داستان‌های هفت گنبد، یا هفت پیکر نظامی که در آن هفت داستان متوسط پرداخته شده است.

۳. داستان‌های بسیار کوتاه که عبارت است از داستان‌هایی که به اختصار با ایراد تمثیلات و حکایات مختصر و بیان حوادث کوتاه می‌پردازد و سعی می‌کند طول کلام به حدی نباشد که روح خوانندگان را به خود مشغول کند. (ر.ک. همان، ص ۱۶۸-۱۶۹)

پیشینه تحقیق

بر اساس تحقیقات انجام شده تاکنون هیچ پژوهشی روی این نسخه خطی صورت نگرفته و تنها در کتاب فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور و کتاب یکصد منظومهء عاشقانه زبان فارسی به آن اشاره شده است.

معرفی سراینده

سراینده شوق‌نامه تخلص صادق داشته و از اهالی ملتان است. «از اشعاری که در مدح احمدشاه درانی، حاکم کابل و قندهار سروده، معلوم می‌شود در آن دوران زنده بوده است. وی مثنوی خود را در سال ۱۲۰۱ به پایان برد.» (ذولفقاری، ۱۳۹۲، ص ۸۴۷) صادق داستانی غنایی که درباره‌ی عشق دو معشوق بنام مرزاخان و صاحبان را روایت می‌کند، و در پایان هر بخش تخلص صادق را در بیت یا ابیاتی به کار برده و از عشق سخن می‌راند:

صادق از صدق باغبانش شو	بوسه زن را نمک حافظانش شو
------------------------	---------------------------

(بیت ۱۹)

صادقا شو غلام آل نبی	فرح بخش است قیل قال نبی
----------------------	-------------------------

(ب ۴۴)

صادق از صدق می کند فریاد	صادق از صدق می کند فریاد
(ب ۵۹)	

صادقا تو بگو که حصه ی تست	هست طبعت به شعر گفتن چست
---------------------------	--------------------------

(ب ۱۱۵)

عارف نوشاهی می‌نویسد، که دکتر ظهورالدین احمد، ماده تاریخ آن را سال ۱۲۰۱ خوانده است. (ر.ک.نوشاهی، ۱۳۹۰، ص ۹۹۶)

بشمر آواز ناظم صادق	سال تاریخ نطق تو ناطق
---------------------	-----------------------

(ب ۱۵۲)

صادقا در آغاز منظومه، بعد از ستایش پروردگار و نعت حضرت محمد(ص) امامان شیعه را ستایش می‌کند و ازین رو فهمیده می‌شود که او شیعه دوازده امامیست چنانچه نام هرکدام را نیز ذکر می‌کند:

حب حیدر چو زاد راه من است	روز و شب دائماً پناه من است
---------------------------	-----------------------------

(۴۳)

با تقی عسکری پناهش باد	مهدی هادیش بود امداد
------------------------	----------------------

(۱۰۲)

ممدوح:

صادقا در این منظومه تیمور شاه درانی را در ۱۱ بیت مدح کرده است:

خوانده‌آیه اطیعوالله	والرسول آمده باو همراه
و اولی الامر امر ثالث او	وصف تیمورشاه باعث او
زانکه از جود احمدی موجود	شد وجودش بحکم حق معبود

(۷۵-۷۷)

احمدخان ابدالی (۱۱۰۱ - ۱۱۵۱ هجری خورشیدی) که پس از به قدرت رسیدن، تخلص درانی به خود داد و به احمدشاه درانی مشهور شد. وی در سال ۱۷۲۲ میلادی برابر به ۱۱۳۴ هجری

قمری برابر به ۱۱۰۱ هجری خورشیدی در شهر هرات خراسان بزرگ آنزمان امروز در حدود افغانستان کنونی به دنیا آمد. در سال تولد اش پدرش فوت نمود. خانواده پدری اش از قوم سدوزائی - شاخه پوپلزائی - از قبیله‌های پشتون ملتان هند و ایران هستند، که امروز پس از سال ۱۹۴۸م مربوط استان خیبر پختونخوا پاکستان می باشد. مادرش به قول تاریخ نویسان پشتون و از قوم الیکوزی شاخه باریکزی و در ارغنداب قندهار زندگی می کرد. دانشنامه برتانیه هم در پیرامون زادگاه های شان نظرات گوناگون بازتاب نموده است. وی در جوانی توسط شاه حسین خلجی، حکمران قندهار زندانی شد، ولی پس از آنکه نادرشاه افشار در سال ۱۷۳۶ میلادی، قندهار را تصرف کرد، به خدمت نادرشاه درآمد و پس از مدتی فرمانده یکی از لشکرهای نادرشاه شد.

سیستانی می گوید: «براستی اگر پادشاهی در آسیا حق احترام را در میان مردمش داشته باشد جز احمدشاه کسی دیگری نیست.» (سیستانی، ۱۳۶۱، ص ۱۱۹) و سبب تصنیف منظومه را احمدشاه درانی، حاکم کابل و قندهار می داند:

سید احمد کپسرخوٹ جهان	سیر سید جلال قطب زمان
جدپا کند دائم امدادش	سوی حق می کنند ارشادش

(۹۲-۹۳)

شاه فرمود ای سخن پرور	هست در سینه ات ز شعر هنر
آرزو دارم از سخن بشنو	داستان از نو و کهن بشنو

(۱۰۶ و ۱۰۵)

معرفی اثر:

منظومه‌ی شوق‌نامه اثر شاعری بنام صادق است، که در ایالت لاهور پاکستان روزگار را سپری کرده است. نسخه‌ی خطی این منظومه در کتابخانه‌ی دانشگاه پنجاب با شماره‌ی ۸۱۱-۶۵۰۶ نگه داری می شود که با تماس و مشورت با مسئول کتابخانه‌ی دانشگاه تصویر آن خریداری شد. تعداد ابیات این اثر ۹۷۳ بیت مربوط به خود منظومه است و ۱۰ بیت نیز در

صفحات پایانی آن نگاشته شده که در ۴۳ برگ نگارش یافته است. قالب این اثر مثنوی و در وزن خفیف مسدس مخبون محذوف (فاعلاتن مفاعلن فعلمن) سروده شده است.

ساختار اثر

۱۹ بیت آغازین تحمیدیه است و این منظومه همچون دیگر منظومه های غنایی با نام خدا و مناجات به درگاه باری تعالی و ستایش پیامبر ومدح ممدوح آغاز می شود:

افتتاح کلام بسم الله	ابتدا می کنم بحمدالله
----------------------	-----------------------

(ب ۲)

آن نشان است این بود القاب	بر سر نامه نامش ام کتاب
---------------------------	-------------------------

(ب ۲۲)

هست حبل المتین در دستم	دل بدین محمدی بستم
اول آدم ازو شده مامور	باز عالم ز نور او معمور
عزم بلجزم کرد حضرت پاک	گرد عالم کشید حصن افلاک

(ب ۳۰-۳۳)

۱۵ بیت در وصف ملتان ذکر شده است:

هست ملتان ما مکان ملوک	بوسه زن بر آستان ملوک
بر نسیمی که میوزد بجنان	رخ نهند سوی قلعه ی ملتان
این حصار یست همچو باغ بهشت	حق درو صد هزار گلها کشت

(۶۰-۶۲)

در ۱۱ بیت دیگر آن تیمورشاه را مدح گفته و در ۳۸ بیت سبب تصنیف کتاب را بیان کرده، شرح حال کتاب را در ۱۸ بیت سروده و در بقیه ابیات منظومه به داستان پرداخته است.

سبب نظم کتاب

از ابیاتی که صادقا ذکر می‌کند، که هدفش از به نظم کشیدن این داستان توصیف و آفریدن عشق و داستانی عاشقانه است، وی بدلیل شوق و اشتیاق به نزد احمدشاه درانی می‌رود و درخواست او را برای خلق منظومه‌ای عاشقانه پذیرا می‌شود:

مدتی بود که شوق دلم	حق برآورد کام ذوق دلم
---------------------	-----------------------

(۸۶)

شاه فرمود ای سخن پرور	هست در سینه ات ز شعر هنر
آرزو دارم از سخن بشنو	داستان از نو و کهن بشنو

(۱۰۵ و ۱۰۶)

ستایش بزرگان کهرل

صادقا بعد از حمد باری تعالی و ستایش پیامبر و ائمه درباره نخستین بزرگان کهرل که عاشقان حقیقی بودند این گونه می‌سراید:

کهرل از اصل صاحب شوقند	غرق در بحر و جد از ذوقند
دیده ام من و تو هم به سربن بین	سوی عشق کمال محکم دین

(ب ۱۵۳ و ۱۵۴)

عبد خالق ولی کامل بود	بر سر ملک عشق عامل بود
از کرامات او حکایت‌ها	در جهانند بس روایت‌ها

سلسله عشق حضرت بهبل	شد ز نور محمدی اکمل
---------------------	---------------------

(ب ۱۵۶_۱۵۸)

گزارش داستان:

مرزاخان بزرگ زاده‌ای است، که در دیار ملتان زندگی می‌کند و نوجوانی صاحب صورت و سیرت است، داستان با حکایات و تمثیل‌هایی آغاز می‌شود که در درگاه مرزاخان دو غلام به نام مغیره و طغیره زندگی می‌کردند، که همه‌ی آنان با فرزندانشان به خنیاگری و مطربی مشغول بودند. یکی از فرزندانشان که چیلا نام داشت رو به مرزا خان کرد و او را به ازدواج کردن نصیحت می‌کند:

روزی از لطف گفت مرزا را	ای فدای رخت همه اعضا
زوجه کن که شادیت بینم	از گلستان فرح گل چینم

(ب ۲۰۶ و ۲۰۷)

مرزاخان رو به چیلا کرده و می‌گوید که طالب معشوقی زیبارو و لوندی سیم تن و خوش گفتار و سرو قد است و برای او صفات والایی را خواستار می‌شود و چیلا را به ولایت چناب روانه می‌کند. چیلا بدان دیار سپس به نزد حاکم دیار چناب می‌رود و با او گفت و گو می‌کند. روزی چیلا هنگامی که از درب مسجدی می‌گذرد به ماه‌رویی بر می‌خورد که چون کبک می‌خرامد و در زیبایی بی‌همتاست:

صورتش حور عین بان بهتر	گر بدیدی برش نهادی سر
خم به خم زلف او مثال کند	بکشیدی و داشتی در بند

(ب ۲۴۳ و ۲۴۴)

چیلا به نزد عالم مسجد رفته و از او درباره‌ی کار و بار و ساخت مسجد می‌پرسد؛ عالم می‌گوید، که کیهوخان عمارت مسجد را بنا کرده است و صاحب دختری مه‌گون به نام صاحبان است. چیلا از اصل و نسب دختر آگاه می‌شود و از چناب به دیار خود بازمی‌گردد، زیبایی و حسن صاحبان مه جبین را به عرض مرزاخان رساند. مرزا خان یک دل نه صد دل عاشق صاحبان

می‌شود و برای دیدن صاحبان راهی سفر شده و به دیار کیهو می‌رود. آنجای را همانند بهشتی می‌بیند که همه‌ی مردم با خیر و برکت و شادی و شادمانی در آن به سر می‌برند. مرزاخان و چپلا به همان مسجد رفته و در آنجا رحل اقامت می‌افکنند، در حالی که مرزا خان از درد بی‌قراری کرده و برای صاحبان غزل می‌سراید:

اینکه بهر تو بس خوار شدیم	از وطن نیز بی‌قرار شدیم
دور ماندیم از پدر مادر	با غریبی در این دیار شدیم

(ب ۳۳۹ و ۳۴۰)

صفات و زیبایی مرزا خان به گوش صاحبان می‌رسد و صاحبان یک دل نه صد دل عاشق مرزا خان می‌شود و از خود بیخود شده و از هوش می‌رود، سپس مرزا خان و صاحبان به دیدار یکدیگر نایل می‌شوند و مرزاخان خواهان وصل او می‌شود. خبر عشق آن‌ها به رقیبان رسیده و ملای مسجد به پیش پدر صاحبان رفته و به او عرض می‌کند که او در تمام علوم کامل گشته است و تاکید می‌کند که او دیگر لایق مستوری و پرده نشینی است. صاحبان خانم از مکتب رفته، فراق و جدایی بین آن دو حاکم می‌شود. از طرفی دیگر غم و رنج بر وجود صاحبان فائق شده و بعد از سه سال تحمل درد فراق نکرده و طالب دیدار یار می‌شود و خود را به مریضی می‌زند. پس جادوگری را فراخواندند تا او را از این مشکل برهاند و جادوگر برای او آوردن تلخ روغنی از بازار را تجویز می‌کند. دختر به بهانه‌ی روغن از در مسجد گذر می‌کند و دلبر خود را ندیده بعد به سراغ بقال می‌رود، اما مرد بقال با دیدن صاحبان سخت دلباخته‌ی او می‌شود و دستپاچه شده و روغن ظرف پر شده از دستش سرازیر می‌شود و صاحبان با مشاهده‌ی حال نزار بقال باز می‌گردد. صاحبان در راه دهقانی را می‌بینند، که افسار حیوانش را در دست گرفته و می‌گذرد و با دیدن صاحبان از حیوان خود غافل شده و حیوان خود را در راه تماشای این لوند مه‌جبین فدا می‌کند؛ از فرط دل‌باختگی بیهوش می‌شود. وصف جمال صاحبان به همه‌ی آفاق رسیده و خواستگاران بسیاری خواهان وصال او می‌شوند، خان کیهو یکی از این شیفتگان دختر خود بنام طاهرخان را پذیرفته و هدیه‌ی فرستاده‌ی او را می‌پذیرد و اجبار را برای ازدواج دختر با طاهر به کار می‌برد و مادر صاحبان از ناراحتی بر سرخود می‌زند. صاحبان خاتون به نزد مطربه دایه خود رفته و راز تنفر و انزجار از طاهر را برای او گفته و از دایه می‌خواهد تا چاره‌ای برای عشقش بیاندیشد و مطربه هنگامی که از حال صاحبان آگاه می‌شود، قسم یاد می‌کند تا او را

کمک کند و این خبر را به مرزا خان برساند. دایه پسر خود واصل را در جستجوی مرزاخان روانه سفر می‌کند. واصل بعد از سفر و گذر از راه طولانی به نزد مرزاخان می‌رسد و ماجری را برای او تعریف می‌کند. مادر مرزا فرزند را پند می‌دهد، که مبادا به سمت چناب روانه شود و اگر احیاناً از آن دیار گذشت به کیهو خان نزدیک نشود و یا در هیئت فقیری ناشناس در گوشه‌ای پنهان شود. خانزاده با واصل و چیلای راهی سفر شده و به مقصد می‌رسند. صاحبان از شنیدن خبر رسیدن مرزا، شادمان گشته و مرزا به دیدار صاحبان می‌رود و از آن طرف صاحبان نیز با یاران و همسالان خود به برکه رفته تا شنا کنند. دیدار دوباره‌ای میان آن دو رخ می‌دهد. مرزا دیگر طاقت دوری صاحبان را ندارد، به نزدیکی عمارت او رفته و تیری را به درون آن پرتاب می‌کند، صاحبان تیر را شناخته و به دیدار مرزا می‌شتابند. راز آنها بر سر زبان افتاده و طاهرخان مطرب خاص خود را برای خواستگاری به نزد کیهوخان می‌فرستد و او موافقت می‌کند. طاهرخان مقدمات ازدواج با صاحبان را فراهم آورده و روز و شب مطربان و مغنیان و لولیان مجلس خنیاگری برپا کرده بودند. خبر به مرزاخان رسیده و رهسپار جنگ با کیهو و طاهر شده اما چیلای او را منع کرده و پدر و بسیاری از خویشاوندان مرزاخان او را نصیحت کرده و خواهان منصرف شدن او از این عشق می‌شوند. چیلای دانا نیز تدبیرها می‌اندیشد با تدبیر شراب خوراندن به نگهبانان و مطربان، در آخر صاحبان را به نزد خان مرزا می‌آورد. صبحگاه همه به اتاق صاحبان رفته و او را نمی‌بینند. با اندوه فراوان در جستجوی او برآمده و در راه از مردی سراغ آن دو را می‌گیرند، مرد پاسخ می‌دهد که کنار برکه جوانی را دیده که سر بر ران گل‌گذاری گذاشته و خوابیده است. همه به سوی برکه حرکت کرده و صاحبان با مشاهده‌ی لشکریان به مرزا می‌گویند: وقت مرگ ما فرارسیده است. مرزاخان بیدار می‌شود و تیرهایش را بر زمین ریخته و تعدادی از آنها را می‌کشد. ناگهان تیری به رقیب خود طاهرخان زده و او را هلاک می‌سازد. سپاهیان با مرزا از در آشتی درآمده و او را دعوت به چناب و عقد آن دو می‌کنند، اما به عهد خود وفا نکرده، مرزا را دستگیر و به سوی چناب می‌برند. او را بر آتش افکنده و می‌سوزانند.

نقد و تحلیل منظومه

نام این منظومه شوق‌نامه و داستان عاشقانه ای درباره مرزا و صاحبان است. «داستان میرزا و صاحبه از جمله زیباترین و مشهورترین داستان های محلی پنجاب به شمار می رود که روستاییان و آوازخوانان قطعاتی ازین داستان را به فارسی بازگردانیده اند.» (ذولفقاری، ۱۳۹۲، ص ۸۴۵)

داستان در کنار رود چُناب اتفاق افتاده و صادق مشتاقانِ عشق را به شنیدن این داستان دعوت می کند:

سوی چناب سیر بس باشد	که گرسنه ز عشق کس باشد
----------------------	------------------------

(۱۳۶)

این داستان در ملتان و جیلان از نواحی هندوستان رخ داده است و صادقاً درباره‌ی ملتان می - گوید:

هست ملتان ما مکان ملوک	بوسه زن بر آستان ملوک
بر نسیمی که میوزد بجنان	رخ نهد سوی قلعه‌ی ملتان

(ب ۳۷ و ۳۸)

نام عشاق

شخصیت های غنایی این داستان مرزاخان و صاحبان نام دارند.

رقیب عشقی

در این داستان رقیبان عشقی برای مرزاخان وجود دارد و هنگامی که صاحبان خانم به بهانه‌ی روغن از در مسجد گذر می کند و بعد به سراغ بقال می رود، مرد بقال با دیدن صاحبان سخت دلباخته‌ی او می شود:

لرزه افتاد بر تن بندو	زود آوند داشت به ترازو
بلکه آوند را وزن نمود	عقل و ادراک و فهم رفتش زود

(ب ۴۷۳ و ۴۷۴)

صاحبان در راه بازگشت از مغازه بقالی دهقانی را مشاهده می‌کند که افسار حیوانش را در دست گرفته و می‌گذرد و دهقان با دیدن صاحبان از حیوان خود غافل شده و با حیرت به تماشای او مشغول می‌شود به گونه‌ای که حیوان خود را رد راه تماشای این مه‌جبین فدا می‌کند؛ از فرط دل باختگی بیهوش شده و بعد از چند روز به هوش می‌آید. وصف جمال صاحبان به همه‌ی آفاق رسیده و در این میان خواستگاران بسیاری خواهان وصال او می‌شوند و این رقیبان مرزاخان وکلای خود را برای صحبت و خواستگاری به نزد او می‌فرستند، خان کیهو یکی از این شیفتگان دختر خود بنام طاهرخان را پذیرفته و هدیه‌ی فرستاده‌ی او را می‌پذیرد:

پیشتر آمد وکیل طاهر خان	خان کیهو بلی نمود بآن
هدیه‌ی او قبول کرد گرفت	زد به تقدیر آه سرد گرفت

(ب ۵۰۴ و ۵۰۵)

دوسویه بودن عشق

عشق در این داستان همانند بیشتر منظومه‌های عاشقانه بین دو شخصیت اصلی آن یعنی مرزاخان و صاحبان خانم دوسویه است. اما در جریان داستان و حضور رقیبان عشقی مرزاخان و خواستگار صاحبان با عشقی یک سویه نیز روبرو می‌شویم، که هرگز مورد قبول صاحبان واقع نمی‌شود.

طبقات اجتماعی

هر دو شخصیت اصلی داستان یعنی مرزاخان و صاحبان خانم بزرگزاده و از طبقه اجتماعی بالایی برخوردارند؛ مرزاخان بزرگ زاده‌ای صاحب صورت و سیرت است که در دیار ملتان زندگی می‌کند و صاحبان نیز دختری زیبای پادشاه کیهوست.

نوع و جنس عشاق

«طرفین داستان ممکن است دو انسان باشند و نوع غالب این دسته آن است که عاشق و معشوق مذکر و مؤنثند؛ مثل لیلی و مجنون، وامق و عذرا و در عده‌ای قلیل از این منظومه‌ها عشق از نوع مذکر است؛ مثل محمود و ایاز ناظر و منظور، شاه و درویش. در دسته‌ی دوم طرفین عشق غیر انسان است؛ مثل شمس و قمر، گل و بلبل» (ذولفقاری، ۱۳۹۲، ص ۴۹) عشاق

این منظومه انسان و مذکر و مونث هستند، مرزاخان جوانی از دیار ملتان با وصف زیبایی صاحبان دلباخته‌اش می‌گردد.

زمان جرقه عشق

این عشق با توصیف شکل می‌گیرد و هنگامی که چیلای درجستجوی همسر برای مرزا به سفر رفته و با دیدن صاحبان باز می‌گردد، زیبایی و حسن صاحبان مه‌جبین را به عرض مرزاخان رساند:

صورت با چنین شمایل خوش	از کسی ناشنیدم خانم را
------------------------	------------------------

(ب ۳۰۷)

با این توصیف چیلای، مرزاخان یک دل نه صد دل عاشق صاحبان می‌شود و برای دیدن صاحبان راهی سفر شده و به دیار کیهو می‌رود. صاحبان خاتون نیز اوصاف مرزاخان را شنیده و در دل به محبت او در بند می‌شود:

دختری هم شنید این قصه	یافته صاحبان از او حصه
که جوانی مسافر اندر دس	می کشد درد نظر ندارد ترس

(ب ۳۷۹ و ۳۸۰)

آزمایش

در بسیاری از داستانهای عاشقانه، عاشق توسط معشوق یا خانواده‌اش مورد آزمایش قرار می‌گیرد تا میزان لیاقت وی سنجیده شود، اما در این منظومه آزمودنی از مرزاخان صورت نمی‌گیرد.

فرجام داستان

پایان داستان‌های عاشقانه بسیار متفاوت است و می‌توان آن را به غمنامه که در آن مرگ یکی از قهرمانان داستان اتفاق می‌افتد و شادی‌نامه که داستان پایان خوشی دارد تقسیم کرد. شوق‌نامه قهرمان آن یعنی مرزا و صاحبان پس از تحمل سختی‌های فراوان گرچه در راه به وصال هم رسیده اما پایان منظومه به مرگ مرزاخان می‌انجامد.

غزل گویی بین عشاق

در بیشتر منظومه‌های غنایی که در قالب قصیده سروده شده‌اند؛ غزل‌هایی نیز وجود دارد که عشاق به صورت نامه یا دلگویه برای یکدیگر می‌فرستند. در این منظومه نیز یازده غزل در میانه داستان از زبان مرزاخان، صاحبان و چیلا بیان شده است.

دسیسه

از دسیسه‌هایی که در این داستان وجود دارد؛ تدبیر چیلا است که لباس زنان را پوشیده و در کسوت دایه‌ی صاحبان، خود را به محل اقامت او می‌رساند و با خریدن کهنه شراب و دادن سکه نگهبانان را مست و مطربان را راضی نگه می‌دارد، تا بتواند صاحبان را فراری داده و به مرزاخان برساند.

بیان امثال حکمی

ضرب المثل گونه‌ای از زبان است که داستانی در لایه‌های آن وجود دارد و اصطلاحات ضرب المثل نیز با کاربرد در یک جمله معنا و مفهومی خواهند داشت. اما امثال در این منظومه به شکل اصطلاحات ضرب المثل، تمثیل و اسلوب معادله و مدعا مثل بکار رفته‌اند. «بدیع نویسان به کلامی که از ضرب المثل بهره بگیرد، ارسال المثل و به کلامی که بعداً ضرب المثل شود مدعا مثل گفته‌اند.» (محمدی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۴)

نمک پخته در طعام من است (۱۲۲)	زانکه پر عیب این کلام من است
لایق خوردن خواقین است (۱۲۳)	صادقا چون طعام نمکین است
از تو زبید بنانزین طلعت (۱۳۰)	بت هندی بپارسی خلعت
از کرم کس کسی نیاسودی (۱۳۸)	این تکلم گر نمی‌بودی
ابلق ایام زیر ران تو باد (۱۴۹)	فیل افلاک با نشان تو باد
استر خصم باد رنج کِشَت (۱۵۰)	اشتر دهر باد گنج کِشَت
اسبک لنگ را کجا راندم (۲۸۸)	من کجا بودم و کجا راندم
پیش او آسمان زمین گردد (۳۲۵)	حسن آنجا که جانشین گردد
بال قمری به بند میسازد (۳۲۷)	سرو چون سر بلند میسازد
پوستی کیف پوست می‌خواهد (۴۰۰)	هر کسی وصال دوست می‌خواهد
میگریزند خویش و بیگانه (۴۳۹)	عشق آنجا که میکند خانه
اسب تازی چرا جل خر کرد (۵۰۸)	لیک از شرم خلق در بر کرد

مادرش هر دو دست بر سر زد
دوست نزدیکتر ز من بمن است
مار پرورده به ز دختر بد (۵۱۴)
چون بینم که جان در بدن است
(۵۹۱)

دید مرزا ز شهرت اندیشید
شیر را دید ماده خر لرزید (۸۲۲)

توصیف در منظومه

شاعر در این منظومه از وصف نیز بهره گرفته است. صادقاً درباره‌ی مرزاخان می‌گوید که نوجوانی صاحب صورت و سیرت بوده و در نواحی ملتان زندگی می‌کرده و به انواع دلاوری‌ها و صفات جنگی و شجاعت شهره‌ی عام و خاص بوده است:

این فلک تند یار بود او را	کارباری شکار بود او را
شب به نغمه طرب ارم کردیم	روز عشرت به عیش کم کردیم

(ب ۱۹۷ و ۱۹۸)

سفتن سنگ سخت پیشش پیچ	نیزه را چون به دست دادی پیچ
-----------------------	-----------------------------

(ب ۱۹۶)

در توصیف صاحبان می‌گوید:

هفت ساله که اندرون آمد	دختری دید کز برون آمد
گر بدیدی برش نهادی سر	صورتش حور عین بان بهتر
بکشیدی و داشتی در بند	خم بخم زلف او مثال کمند

(۲۴۲-۲۴۴)

در تماشایی او نماند دلیل	کبک رفتار در خرامش میل
--------------------------	------------------------

(۲۴۸)

تیر مژگانش دشمن جانی	ابروانش کمان ملتانی
----------------------	---------------------

(۲۵۰)

ولایت ملتان را نیز چون بهشت می‌داند و آن را توصیف می‌کند:

بوسه زن بر آستان ملوک	هست ملتان ما مکان ملوک
رخ نهد سوی قلعهء ملتان	هر نسیمی که میوزد بجنان
حق درو صد هزار گلها کشت	این حصار است همچو باغ بهشت
تازه و تر برنگ یاسمن است	روضهء غوث غرفهء عدن است
شاخ تا آسمان بن بزمین	طوبی‌اش خانقاه رکن الدین
کوثرش بر که ایست قطب زمان	سلسبیلش ز حوض غوث جهان

(۶۰-۶۵)

بزرگان و مردم کهرل را چنین توصیف می‌کند:

غرق در بحر وجد از ذوقند	کهرل از اصل صاحب شوقند
-------------------------	------------------------

(۱۵۳)

صادقا چه زیبا مادیانی که مرزاخان بر آن سوار است را توصیف می‌کند:

نیلگون چهره ای ز سر تا پا	مادپانه سواری مرزا
تیزی گوش دم بزور نهنگ	کرک آسا ثمین کمر چو پلنگ
زیر حکم عنان نرم و بدن	سر طویل و چو آهوان گردن
بر ستامش مرصع از گوهر	جل زر بفت دو رکاب از زر

(۵۷۱-۵۷۴)

مناظره

گفت‌وگو و پرسش و پاسخ بین دو کس یا دو چیز را مناظره گویند. «مکالمه یعنی گفت و شنود بین الاثنین - در غالب موارد مخصوص قصه‌هاست: قصه رزمی و بزمی. ... مواردی هم هست که

مناظره در شکل تغزل ظاهر می‌شود، یعنی گفت‌وشنود با معشوق.» (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۱۱۹-۱۲۰) در این منظومه گفتگوهایی بین مرزاخان و صاحبان شکل می‌گیرد:

صاحبان گفت ای جوان غریب	دور شو دور شو بباش قریب
گفت خودخوانده را مگو دوری	تیغ قاتل گر است مهجوری
تشنه را آب دادن است کرم	جام پیشش نهاد آن هست کرم
گفت مشتاق تشنه‌ی دیدار	طالب آب نیست ای دلدار
گفت از زاد و بوم تاخته ام	در چنین جا ترا شناختم
گفت گر من نمیشدم اینجا	پس چگونه شه می‌شناخت ترا
پیشدستی حب دل از من است	این چه شد گرچه دوری از وطن است
گفت مردان بقول جانبازند	در پریدن مثال شهبازند

(۶۱۹-۶۲۵)

تناقص گویی

در پایان این منظومه تناقضی دیده می‌شود، بدین گونه که شاعر می‌گوید: هنگامی که مرزا را به آتش می‌کشند، صاحبان از کاخ بیرون آمده و خود را بر روی مرزاخان می‌افکند:

آتش افروختند سوخته شد	با مجازی درم فروخته شد
صاحبان حال دید شد گستاخ	بر وی افکند خویشان از کاخ

(۹۵۰-۹۵۱)

و در چندین بیت بعد بیان می‌کند که صاحبان هنگامی که به آتش و دود می‌نگرد، برای مرزا غزل سرایی می‌کند:

حبل خفته به صاحبان بردند	لیک در هر دو دست بسپردند
--------------------------	--------------------------

این غزل در سرود می فرمود	نظرش بود سوی آتش و دود
--------------------------	------------------------

(۹۵۶-۹۵۷)

و باز در پایان به روح آن دو درود می‌فرستد:

دائما عاشق نظر بودند	انتظار بیکدگر بودند
جان سپردند در مجازی راه	از مدد لا اله الا الله

(۹۶۴-۹۶۵)

شوهر دادن معشوق

در بعضی داستان‌ها با ازدواج معشوق مواجه می‌شویم. «والدین برای چاره‌گری و خلاصی یافتن از دست عاشق و پایان دادن به ماجرای عشقی، وی را شوهر می‌دهند.» (ذولفقاری، ۱۳۹۲، ص ۸۷) در این داستان نیز کیهوخان بار دوم به درخواست طاهرخان جواب مثبت داده و مصمم شده که صاحبان را به عقد طاهر درآورد، که در آن شب ازدواج، چپلا در کسوت دایه بدانجای رسیده و صاحبان را فراری می‌دهد.

نتیجه‌گیری و تحلیل داستان

- شروع عشق در این منظومه با تعریف و شنیدن وصف معشوق یعنی صاحبان خانم آغاز می‌شود. مرزا خان با شنیدن اوصاف صاحبان توسط چیلا یکدل نه صددل دلباخته‌ی آن مهگون می‌شود.
- نخستین دیدار آن‌ها در مکتب خان‌های مسجد و بعد از اینکه صاحبان از ورود مرزا خان و محاسن او مطلع می‌شود، صورت می‌گیرد.
- سراینده بعد از حمد و ستایش آفریدگار، داستان را با عنوان حکایت و تمثیل روایتگری می‌کند.
- این منظومه در قالب مثنوی سروده شده است، اما لابه‌لای داستان با غزل‌هایی نیز روبه‌رو هستیم.
- پیدا شدن رقیبان و خواستگاران بسیار برای صاحبان خانم گزارش شده است، که مهم‌ترین آن‌ها طاهرخان نام دارد.
- در طی این داستان با جنگ بین مرزاخان و طاهرخان رو به رو می‌شویم.
- هر دو محبوب از بزرگ‌زادگان و از خاندان پادشاهی هستند. صاحبان دختر پادشاه کیهوست که بسیار مهربان و عادل است و مرزاخان نیز فرزند حاکم جیلان است.
- اسامی داستان و انتخاب نام عاشقان (صاحبان و مرزاخان) برگرفته از محیط شبه قاره و احتمالاً اسامی مورد استفاده در آن مناطق است.
- نتیجه داستان وصال دو زوج است و دو دل‌داده در پایان داستان به وصال هم نایل می‌شوند.
- بعد از وصال دو محبوب، پدر صاحبان با حيله و ترفند مرزاخان را به چُنَّاب کشیده و او را کشته و جسدش را می‌سوزانند.
- این داستان منظومه‌ای تقلیدی است، که از ساختاری ضعیف برخوردار است.
- دیدار صاحبان و مرزاخان در برکه، ذهن را به داستان خسرو و شیرین نظامی برده و آبتنی شیرین پری پیکر را یادآور می‌شود.
- حالت تعجب و از خود بیخود شدن بقال و دهقان با دیدن صاحبان زببارو نیز داستان یوسف و زلیخا و بریده شدن دست‌ها هنگام پوست گرفتن ترنج را بر خاطر می‌گذراند.

کتابنامه

- ذولفقاری. (۱۳۹۲)، یکصد منظومه عاشقانه فارسی، چاپ اول، تهران: چرخ
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۲)، انواع شعر فارسی، چاپ اول، شیراز: نوید.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱)، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، چاپ نهم، تهران: علمی.
- . (۱۳۸۵)، از گذشته‌ی ادبی ایران، چاپ سوم، تهران: سخن.
- سیستانی، محمد اعظم. (۱۳۶۱)، قیام‌های مردم افغانستان از قرن هشتم تا هیجدهم میلادی، جلد ۲، نوبت چاپ —، نشر: اکادمی علوم جمهوری افغانستان.
- صادق، شوقنامه، نسخه‌ی خطی موجود در کتابخانه دانشگاه پنجاب.
- محمدی، محمدحسین. (۱۳۸۸). بلاغت معانی، بیان و بدیع، چاپ دوم، تهران: زوآر.
- نوشاهی، عارف. (۱۳۹۰)، فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب لاهور پاکستان، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.